

نقد ادبی

۳

یا رها کن تا نیایم در کلام
یا بده دستور تا گویم تمام
ورنه این خواهی نه آن فرمان تراست
کس چه داند مر ترا مقصد کجاست
بیان حال چه حاجت که شرح آتش دل
توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد
جلال الدین محمد بلخی رومی که در عصر چنگیز میزیسته (حرکت چنگیز بایران
۶۱۵ هجری تولد مولانا ۵۹۲ وفات ۶۶۱) فرموده است :

دی شیخ با چراغ همیگشت گرد شهر
کز دیو و دم ملولم و انسانم آرزوست
گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما
گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست
خواجه حافظ شیرازی که هم عصر تیمور بوده (وفات حافظ ۷۹۱ تسخیر فارس از طرف
تیمور ۷۹۵) گفته :

آدمی در عالم خاکی نمیآید بدست
عالمی دیگر بیاید ساخت وز نو آدمی
از هجوم چنگیز بایران درست ۷۷۷ سال و از فتح فارس بدست تیمور ۵۹۷ سال گذشته
که در جستجوی آدم و انسان بودند و بدست نمیآوردند . ما در مقدمه عصری زندگانی میکنیم
که دیگر عرصه کره ارض برای فعالیت انسانها گنجایش کافی ندارد پس این کره خاکی
را گذاشته و در کرات دیگر به جستجو و تکاپو افتاده اند . دنیا عصر هجوم قبایل وحشی را
برای همیشه بقلب گذاشته و وضع درست معکوس شده . حالا اگر خطری هست از جانب
ممالک پیشرفته است نسبت بکشورهای عقب افتاده . همه ابناء بشر خواه و ناخواه محکومند
که آدم شوند و خودشانرا با مردم ممالک متمدن دنیا هم سطح نمایند تا بتوانند از خطر آنها
محفوظ بمانند . پس من در مقاله پیش خودم درست گفتم و نتیجه گرفتم که ما فقط وقتی
حق داریم بگوئیم مملکتمان ترقی کرده است که بتوانیم با حساب و ارقام صحیح تعیین
کنیم آدم های ارزنده چه داریم ؟ چه تربیت کرده ایم ؟ و برای آینده چه نقشه داریم ؟ آنها
نه بمقیاس حقیر و کوچک فلات ایرانی و این کشور آسیائی ، بلکه دنیا و عظمت آنرا در نظر
بگیریم و مقیاس خودمانرا به مقیاس وسیع جهانی و بین المللی تطبیق کنیم .

در این مقاله مقیاسها را تعریف میکنیم . آدم ارزنده را توصیف می کنیم . و طریقه
منحصر بفرد تولید آنرا شرح میدهیم . اما من قبلا می گویم که در آنچه خواهم گفت هیچ
نظر سیاسی ندارم بلکه فرسنگها از سیاست بدورم . مقصود تنها يك بحث و فحص علمی و
نقد ادبی و اجتماعی است . باشد که خواننده شود و بکار افتد که گفته اند سخنی که از دل
برآید بر دل نشیند .

مقیاس ایرانی را اینطور باید فرض کنیم . که همان کاری را که غربیها میکنند ما هم مستقلاً وبدون کمک آنها بکنیم . مثلاً درصنعت اتومبیل بسازیم ، کشتی بسازیم ، هواپیما بسازیم ، اسلحه بسازیم . و در علم هم سطح آنها طبیب و مهندس و شیمیست داشته باشیم .

مقیاس جهانی و بین المللی را برای آدم ارزنده اینطور قیاس کنیم که مبدع و مخترع بشویم یعنی همانطور که امروز ما از اختراعات آنها استفاده میکنیم روزی برسد که درباره از علوم و صنایع لااقل آنها هم متقابلاً از مال ما استفاده کنند .

چو باد از خرمن دوان ربودن خوشه تاچند ز همت توشه بردار و خود تخمی بکار آخر آلات و ابزار زندگی که برای زیستن و بهتر زیستن و آسان تر زیستن انسانها در عصر حاضر درست شده ، مثل برق و گاز وسایل ارتباط از هر قبیل تلگراف و تلفن و رادیو و تلویزیون راهها راه آهن فرودگاه و هواپیماها وهمچنین وسایلی که در هتلها و خانهها گذاشته اند ، حتی مدرسهها ودانشگاهها و بیمارستانها و موزهها و پارکها و باغ وحشها از این قبیل هر چند وجود آنها بمقدار کافی و درهمه جای مملکت بشرطی که مجهز باشد و بقدری که تمام سکنه کشور بتوانند بحد احتیاج و بطور تساوی و بقیمت ارزان از آن استفاده کنند دلیل میشود که ما هم داریم کم کم مثل آدم زندگانی میکنیم و بالمال بانضمام شرایط دیگر که بعداً شرح خواهم داد باید يك روز سبب وموجب ترقی بشود ، اما بالفعل نه دلیل بر رشد اجتماعی است ، و نه برهان بر پیشرفت علمی تا چه رسد به ترقی . پس نباید در ما غرور بیجا ایجاد بکند و ما را بدروغ فریب بدهد .

زیرا :

اولاً این وسایل طریقه زندگانی معمولی است در عصری که ما در آن واقع شده ایم بحکم ضرورت و جبر زمان ، امروزه نمیتوان مثل ده قرن یا يك قرن پیش زندگی کرد . ثانیاً اینها درهمه جای دنیا هست درایران هم هست منتها آنجاها کاملتر . بیشتر . و ارزان تر اینجا ناقص تر کمتر و گران تر .

ثالثاً با اینکه فقدان حتی یکی از آنها در يك نقطه کشور و بمدت کوتاه رنج عظیم بیار میآورد . وجود و افزایش مقدار آن وتعمیم مصرف آن - در عین اینکه باعث آبادی وعمر آن میشود - موجب سربلندی و افتخار نیست . زیرا همه آنها بمنزله صادراتی است که از خارج بکشور آمده . مصرف کننده که هنر او تنها این بوده که پول داشته و جنسی را وارد کرده است جایز نیست که جهت استفاده از آن فخر و مباهات هم بکند .

مثل این است که ما را میهمان بکنند و یا برستوران برویم ومیزبان وصاحب رستوران بهترین اغذیه را تهیه و در سر سفره حاضر نماید . ما هم تناول کنیم . البته خوردن آن غذاها موجب لذت و تامتد کوتاهی باعث دوام زندگانی میشود . اما شکم پر کردن درسر خوان دیگران سبب افتخار نیست .

سماط دهر دون پرور ندارد شهد آسایش مذاق حرس و آزابدل بشوی از تلخ و از شورش

یا در امور فرهنگی شخصی پیدا بشود که کتب فلسفه قدیم و جدید و اشعار سعدی و فردوسی و حافظ را از حفظ داشته باشد . دانستن آنها که متضمن مقدمات و تحمل زحمات است فضیلت محسوب میشود . اما هیچکس ولو خود آن شخص هم پیش خودش نمیتواند مدعی

باشد که با دانستن آن کتاب‌ها و حفظ آن اشعار بمقام آن بزرگان رسیده و یا حتی نزدیک شده است .

پس آوردن مخترعات غربیها بایران ، و افزایش سالیانه مصرف آن ، و نشان دادن آن بآمار و ارقام ، بعموم ، همین حکم را دارد و دلیل ترقی ملت ایران (آنهم بقول خودمان در عصر انقلاب) محسوب نمیشود و بماحق نمیدهد که باین شواهد و دلایل پیش خودمان ادعا نمائیم که داریم بتمدن بزرگ نزدیک میشویم .

باسواد کردن مردم هم حتی ریشه‌کنندن بیسوادی مقدمه است دلیل بر هیچ چیز نمیشود . سواد با علم فرق دارد . وقتی اطفال خود را باسواد می‌کنیم باید به بینیم در مدارس چه با آنها یاد میدهیم ، در محیط خارج از مدرسه در دوره زندگی از راه سمع و بصر چه فرامیگیرند . آیا ما مطبوعات داریم که آموزنده باشد ؟ آیا کتاب‌هایی چاپ میکنیم که سطح علم را در رشته‌های مختلف بالا ببرند ؟ آیا سخن گوئی و خطابه جز در امور مذهبی و بندرت در موضوع‌های ادبی در این مملکت آزاد است ؟ برنامه‌های رادیو و تلویزیون چیست ؟ علمی است و آموزنده و ذوق آفرین یا خیر ؟ اینها که نشد فایده سواد محدود می‌شود به خواندن اخبار درست یا نادرست و همیشه غیر کامل و ناقص و مقالات گمراه کننده روزنامه‌ها . و رسیدن بحساب جمع و خرج روزانه منزل .

سرشکه از رخم پاک کردن چه حاصل علاجی بکن کز دلم خون نیاید .

من که حالا عمرم به هفتاد نزدیک میشود و ایران را درادوار و باطوار مختلف دیده‌ام هیچ رشدی در ایران امروز بامقایسه بایرانیان پنجاه سال قبل که عده باسوادها کمتر بود و این وسائل را نداشتند نمی‌بینم . بلکه اگر نمی‌ترسیدم مورد ملامت نسل جوان واقع شوم و مجال سخن تنگ نبود ، می‌گفتم از حیث رشد اجتماعی و عمق فکری و ذوق صنعتی و مخصوصاً تقوی به عقب هم رفته‌ایم که به جلو نرفته‌ایم .

این مقدمات را شرح دادم حالا باید از نظر علمی تحقیق و تتبع و تجسس و تفحص نمائیم که آیا برای ما ممکن است در عصر حاضر که کشورهای هستند که در سال‌های دهها دلار خرج تحقیقات فضائی مینمایند - تا چه رسد به تحقیقات علمی و صنعتی - (تحقیقات فضائی خرجش را فقط دولتها میدهند در صورتیکه در راه تحقیقات علمی و فنی اشخاص و مؤسسات و دولتها با هم تشریک مساعی همکاری و سرمایه گذاری میکنند) و اختراعات که حاصل علم بشر است دیگر جنبه موضعی و محلی ندارد - یعنی یک چیز که در یک جا هست در همه جا هست - باز هم در کشوری که در علم و صنعت عقب افتاده است و امکانات مالی کشورهای بزرگ را ندارد رشد علمی و صنعتی پیدا بشود تا بجائی که علماء و صنعتگران آن سعی کنند از مرحله تقلید خارج شوند و خودشان مبدع و مخترع باشند سعی کنند همانطور که دیگران کرده‌اند آنها هم بلکه بتوانند زندگی بزرگانی بشر را از جهتی سهل تر و آسان تر نمایند . یا در قسمت های ادبی و فرهنگی و صنعتی آثاری که ارزش جهانی داشته باشد و پسند مردم خیره و کار شناس با ذوق و هنرمند باشد بوجود بیاورند . یا در شعر و موسیقی و تئاتر و سینما زیبایی خلق کنند که آن زیبایی نشاط آور آموزنده باشد و بدر احتیاجات

بشر در این عصر و اعصار آینده بخورد .

تمام کتب کلاسیک که در ادوار مختلف و در بین ملل متفاوت تدوین شده و اختراعاتی که بعمل آمده باین ترتیب بوده که اول عده پی آن رفته‌اند تا بعد به نتیجه رسیده‌اند . و هر جا علم و صنعت ترقی کرده اشخاص یا مؤسسات مشوق و مروج و بانی اینگونه افراد بوده‌اند . آدم ارزنده اول آنکسی است که بخواهد و بتواند يك اجتماع عقب افتاده را باین راه بیندازد . مثل قرآن مجید که فرموده : (لتخرج الناس من الظلمات الى النور باذن ربهم الى صراط العزيز الحمید) مثل فردوسی بتواند بگوید :

چو عیسی من این مردگانرا تمام سراسر همه زنده کردم بنام
مثل حافظ شمارش این باشد :

چرخ برهم زخم ارجز بمرادم گردد من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک
و مثل پیغمبر اسلام خطابش این باشد ما سألکم من اجر فهو لکم ان اجری الاعلی الله
و هو علی کل شیء شهید .

دویم آنکسانی هستند که مشعلدار علم و صنعت باشند و بشوند مقصود علم و صنعت است بمقیاس جهانی و بین المللی تا دیگران در پی آن‌ها بیفتند بلکه يك روز بمقصد برسند .
در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک جهدی کن و سر حلقه رندان جهان باش

هر چه بیشتر از این قماش آدمها داشتیم بیشتر ترقی کرده‌ایم . و آنوقت است که جا دارد بوجود آنها افتخار هم بکنیم . اما این بخودی خود پیدا نمیشود . باید از راه آن داخل بشویم تا به نتیجه برسیم .

راه کار چیست ؟

این کار کار مستحبی نیست . کار کوچکی نیست غیر ممکن نیست و اگر از راه آن پیش برویم مشکل هم نیست .

۱ - واجب است از این جهت ما که از حاصل اندیشه و کار دیگران استفاده میکنیم یعنی پول میدهیم و آنرا بچند برابر قیمت میخریم . باید خودمان هم در صدد باشیم که از نتیجه فکر و تلاش مستقیم خود چیزی خلق کنیم که دیگران از آن استفاده نمایند . نه اینکه عالیترین مصنوعات ما هنوز هم مثل دوهزار سال قبل قالی دستباف باشد و بهترین کتابهای ما هنوز هم مثل شش هفت قرن قبل مثنوی و سعدی و حافظ . باید بتوانیم در این دنیای پهناور امروزه سر بلند زندگی کنیم و بگوئیم اگر علمی و صنعتی از دیگران آموختیم خودمان هم در مقابل چیزی آفریدیم که محتاج الیه عموم است همه جا از آن صحبت می‌شود و همه کس از آن منتفع میگردد پس باین ترتیب دین معنوی خود را به عصری که در آن زندگانی میکنیم ادا کرده‌ایم .

ما در گذشته نوابقی داشتیم که در کاخ تمدن دنیا سهم بزرگ داشتند و ایرانی را اگر طلبکار نمی‌کردند بهیچ صورت بدهکار نمیشدند . اما این کافی نیست مال قرن‌ها پیش است و دین نسل حاضر و ایران امروز را ادا نمیکند . هر چند تا دنیا دنیاست برای ملت ایرانی و

کشور ایران وجود آن بزرگان موجب افتخار است . بقول فردوسی

پناه‌های آباد گردد خراب
 بی افکنند از نظم کاخی بلند
 ز باران از تابش آفتاب
 که از باد و باران نیاید گزند
 از این پس نمیرم که من زنده‌ام
 که تخم سخن را پراکنده‌ام

۲ - کار بزرگی است . برای اینکه یکنفر پیدا میشود (اگر یکنفر پیدا بشود) و اثری بوجود می‌آورد که ارزش دنیائی پیدا میکند . وقتی چنین آدمی پیدا شد و چنین کاری انجام گرفت همه ما در آن شریک میشویم با اسم ایران تمام میشود سی میلیون مردم کشور حقا میتوانند بان افتخار کنند اگر چه خودشان مستقیماً سهمی در اندیشه و کار او نداشته‌اند . پس باین استدلال همه از دولت و ملت باید عقب آن بروند که اینکار بشود . مقدم بر همه دانشگاه ها هستند که باید از مرحله آموزشی و تعلیم که از بدو تأسیس تا کنون تمام امکانات آنها تنها صرف آن شده ، بیرون بیایند و از آن يك قدم جلوتر بگذارند و دست‌جوانان ما را بگیرند و در رشته‌های مختلف بمرحله تحقیق وارد نمایند ، و در اینکار از صرف سرمایه‌های گزاف و فراهم آوردن همه وسایل کار امساک و خود داری نکنند . باشد که اگر امسال نشد سال دیگر و اگر آنسال نشد پنجسال یا ده سال دیگر در این راه آخر بجائی برسیم .

من یکجا شنیدم که دولت سالی یکصد و ده میلیون تومان کسر بودجه تالار رودکی را میدهد . وقتی تا چنین محلی را برای تئاتر داریم و یکی دیگر هم در دست ساختمان که عنقریب تمام میشود والحمدلله چنین توانائی هست که این مبلغ خطیر را در سال برای پیشرفت در ذوقیات در يك تالار نمایش صرف نمائیم چرا در سال دو نمایشنامه معین نمی‌کنند و برای هر کدام يك میلیون تومان جایزه تخصیص نمیدهند که در آن محل بنمایش گذارده شود .

اما قبلاً بگویم شرایط چنین تألیفی این است : که عظمت روح داشته باشد ، دقت معانی داشته باشد ، دقت لفظ داشته باشد ، و دلفریب و عبرت آموز و شیوا و شیرین و هیجان انگیز باشد . صحنه‌ها و تصنیف‌های آن بقدری جالب باشد که وقتی هم بیننده سالن تئاتر را ترك میکند چیزی از آن در خاطرش بماند و مقدم بر همه از ذوق این آب و خاک و معرفت دوهزاروپانصد ساله ملت ایران و اوضاع روز کشور سرچشمه گرفته باشد و اینها همه بحد اعلا که منحصراً خارجی آنرا قابل این تشخیص بدهند که در جای دیگر هم ترجمه شود و بروی سن تئاتر و پرده سینما بیاید . اعلان را طوری بکنند که اگر لازم شد هیئتی آنرا تهیه کند . قطعه نمایش را یکی بنویسد ، تصنیف‌ها را یکی بگوید ، صحنه‌ها را یکی بسازد ، و موسیقی آنرا یکنفر با هیئتی تنظیم و درست بکند و تالار رودکی را در ایام فراغت با اختیار آنها بگذارند که ترانه تمرین بکنند ، و اثر خود را برای امتحان و تشخیص ادبا و اهل خبره روی صحنه بیاورند .

۳ - غیر ممکن نیست . از این جهت که ملت ایران بحمدالله از هوش و استعداد سرشار برخوردار است . و من که بهره کافی از مجالست و مؤانست و مصاحبت ملل مختلف دنیا در طول سالیان دراز اقامت در خارجه تحصیل کرده و همه جا سیر آفاق و انفس کرده‌ام میتوانم بگویم در آنچه مربوط به مواهب طبیعی است ایرانی از هیچ ملتی در دنیا عقب نیست . (ایرانیان امروز را میگویم نه آنوقت که ابن سینا و بیرونی و خیام داشتند) . اما از این استمدادها یا

استفاده نمیکنند و یا در راه غلط و اغلب در راه غلط استفاده میکنند .

پس اولین وظیفه دولت این است که این استعدادها را جمع بکند و در راه صحیح بکار بیندازد و نگذارد تلف بشود و یا در راه غلط مصرف شود . قیمت این استعدادها هزاران برابر از ملیاردها که از عواید نفت بگیریم و یا خواهیم گرفت بیشتر است .
در علم النفس مبحثی است که در طبیعت انسان سه عامل عمده برای تلاش و جنب و جوش وجود دارد .

اول - رقابت . دوم - اختلاف . سوم افتخار .

اولی موجب میشود که آدمی برای جلب نفع خود کوشش نماید .

دویمی باعث میگردد که محیط امن برای زیست خود فراهم نماید .

سیمی برای کسب شهرت و جلب موفقیت اقدام کند .

وضع حاضر دنیا و اختراعات محیرالمقولی که در این قرن بعمل آمده و تلاشی که الحق در ظرف پنجاه سال گذشته کرده ایم باعث شده است که بیش و کم برای زیست مردم خود محیط امن فراهم کرده ایم .

گذشته از آن مردم مملکت و پخاصه طبقات معینی را برای جلب منفعت از هر طریقی که باشد و بیش از حد لزوم آزاد گذاشته ایم .

اما نه فقط تولید رقابت نمیکنیم و مشوق افراد برای اینکه عقب شهرت و جلب موفقیت بروند (جز در راه ورزش) نمیشویم، بلکه باتمام قوا جلو آنرا میگیریم . مامیخواهیم همه مردم مملکت خود را بروش سر بازی که در سر باز خانه است ، و با طفلی که در دبستان یا دبیرستان است ، و یا بیماری که در بیمارستان تحت معالجه است ، تربیت کنیم . آیا با این روش ممکن است قوای آدمی رشد کند و درست بکار بیفتد ؟ و از نبوغ و استعداد افراد مستعد استفاده بشود ؟ البته خیر .

بیخود نیست که جوانان ما ترک وطن میکنند و دیگر بر نمیگردند . و آنها که برگشته اند در هر کاری که هستند جز جمع مال در اینجا و خرج کردن آن در اروپا و امریکا آرزویی ندارند ؟ . راه دیگر جلوی پای آنها باز نیست . هشتصد سال پیش شاعر دیر آشنای ما خاقانی گفته و چه خوب گفته :

غربت اولیتر اوطان چکنم

عیش ده روزه بزندان چکنم

پر چنین مائده کفران چکنم

چون مرا در وطن آسایش نیست

هست نه شهر فلک زندانم

نعمتی بهتر از آزادی نیست

یادم نیست کجا دیدم . یکی از فلاسفه گفته است « طلا و نقره ضروریات زندگی را برای ما مهیا میکند . ولی هیچوقت نمیتواند بقدر يك نگاه ملاطفت و يك کلام محبت آمیز مسرت و خوشحالی تولید کند . و همچنین فقر و فلاکت نمیتواند باندازه يك جمله خشن روح ما را بیازارد . »

۴ - کار مشکلی هم نیست . زیرا در نتیجه سرمایه گزازیهای گزاف و زحماتی که در این مملکت در پنجاه سال گذشته کشیده شده وسایل کار و مقدمات لازم فراهم گردیده .

اگر قدری آزادی وجود داشته باشد . (مقصودم از آزادی آن نیست که در محسوس نباشند یا در نقطه مخصوصی مجبور باقامت نشوند .)

آدمی قبل از هر چیز و برای هر کار باید فکر آزاد داشته باشد اندیشه کردن مقدمه هر کاری است و برای اندیشه فکر آزاد لازم است . افراد مستعد و نایبه بیش از سایرین فکر آزاد لازم دارند .

فکر آزاد هم وقتی بوجود سایر که :اولا از کسی و چیزی بیم و هراس نداشته باشند . ثانیاً محتاج نباشند. ثالثاً آزادی قلم و بیان داشته باشند. دولت باید بداند که این حداقل آزادی است و یا کمتر از این هیچ کاری که ارزشی داشته باشد نمیشود و پیشرفت نمیکند . آنوقت دستگاه‌های علمی و فنی وسایل تحقیق را (که مقدمه اکتشافات و اختراعات است) بطور کامل و بحد اعلا فراهم بیاورند، (زیرا در این امر بخصوص کیفیت آن اهمیت دارد) و در دسترس اهل تحقیق بگذارند و آنها را به انواع وسایل تشویق کنند . انشاء الله و البته به نتیجه هم خواهد رسید.

این مردمی که در عصر ما زندگانی میکنند . در آنچه مربوط بکشور و اجتماع است هیچکس برای خود هیچ حقی قائل نیست . علت آن هر چه هست یا مایوسند و یا بی تفاوت. و در آنچه مربوط بامور شخصی افراد است همه برای خود حق مداخله و حتی مزاحمت فرض میکنند . این غیبتی که بین ما معمول است دلیلش چیست . دلیلش آنست که میخواهیم در کار دیگران که بهیچوجه بما مربوط نیست مداخله کرده باشیم . حالا با عمل نمیتوانیم و مشکل است با زبان می‌توانیم و آسان است . اینکه منتسبین به دستگاه دولتی هم حزب اکثریت تشکیل می‌دهند و هم حزب اقلیت و هیچکس اعتراضی ندارد بلکه همه سعی می‌کنند عضو آن بشوند تا بتوانند بهره ببرند . چه موجبی دارد ؟ برای این است که مردم در امور اجتماعی برای خود حقی قائل نیستند . این وضع باید تغییر کند .

قوانینی هم که باسم آن بر ما حکومت میکنند اینطور است که اغلب کارها که در همه جا محدود است اینجا آزاد . و آنچه در جاهای دیگر آزاد است اینجا محدود .

مثلاً قطعه قطعه کردن جنگلهای طبیعی و از ریشه کندن درخت‌های کهن و باغ‌های بزرگ و بجای آنها مزرعه‌های کوچک و خانه‌های محقر ساختن در همه جای دنیا ممنوع است و اینجا آزاد . ما حتی قانون مخصوص داریم که جنگلهای طبیعی را (در این فلات سوزان که فقط يك جای آن سبز است) از بین ببریم و بین افراد تقسیم نماییم و اسم آنرا ملی کردن بگذاریم . آنوقت بلند کردن يك مستأجر از يك دکان یا خانه به علت عدم پرداخت مال الاجاره یا تمام شدن موعد اجاره و یا تجدید بنا در همه جا امری است معمولی و حتی محل گفتگو نیست و اینجا محال .

نتیجه این نوع قوانین چه می‌شود ؟ این می‌شود که هر کس در مال دیگری (که در آن هیچ حقی ندارد) برای خود حقی فرض نماید . و باین عنوان هم اسباب زحمت خودش و هم زیان دیگران بشود ، و در آنجا که پای منافع اجتماع در میان است (که خودش يك

فرد از آن اجتماع است) هیچ حقی برای خود قائل نباشد. همه به هم مشغول باشند و هیچ کس از دست همسایه و خویش و بیگانه آرامش خاطر و آزادی فکر نداشته باشد آیا با این وضع ممکن است در بین افرادی که در چنین اجتماعی زندگی می‌کنند نبوغ پیدا بشود. به عکس در یک چنین جامعه اغلب مردم تصور درستی از - صحیح و غلط - راست و دروغ - ظلم و عدالت - ندارند. تقلب و زور دائماً با هم درجنگند. واحدی آرامش فکری و آزادی خیال ندارد.

لازم نیست مهاجمی ازخارج بیاید تا درمملکت جنگ بشود. همین‌ها که شمه از آنها را گفتم تولید جنگ و نزاع و اختلاف می‌کند و آرامش خاطر را که نه تنها حق طبیعی و لازمه زندگی بشر است بلکه ملازمه با سلامت روح و جسم آدمی دارد از بین می‌برد.

کام آرامش خاطر بود و گوشه امن گر ترا هست مخور غصه ناکامی را

در این اوضاع و احوال انسان مجبور میشود عامل زور را هر جا هست برسمیت بشناسد. وقتی چنین شد افراد نه تنها آزاد نیستند بلکه بحد برده و غلام تنزل میکنند یعنی آزادی روحی دیگر معنی ندارد اگرچه بواسطه قوانین و قراردادهای بین‌المللی جسم کسی را نتوان تملک کرد و تصاحب نمود.

در ادبیات ما مکرر اشاره شده است و در امثال کلیله و دمنه آمده است که دسته‌هایی از حیوانات برای اینکه در ایمنی زندگی کنند زور را شناخته‌اند و خواسته‌اند بآن مالیاتی بدهند تا از خوف و هراس دائمی و عمومی آسوده بمانند. مثلاً خر گوشان پیش خودشان قرار گذاشتند برای غذای شیر روزی یک خر گوش بدهند. اگرچه این مثل است و حیوانات قادر به چنین استنتاج فکری نیستند اما درطول تاریخ این شعار ما بوده و مصنف خواسته است بگوید آنجا که زور هست و عدالت نیست صلاح و تکلیف افراد و اجتماعات این است که زور را بشناسند تا در پناه آن به ایمنی زندگی کنند.

حالا شما ببینید این چه قدر فرق دارد با شعار انگلیسی: «خدا و حق من». یعنی بلافاصله بعد از خدا چیزی که بآن علاقه دارد و برای او وجود دارد همان حق اوست خواه حقوق فردی و خواه حقوق اجتماعی.

اگر مجال سخن بود باز هم در این خصوص صحبت خواهم کرد.

